

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

مرحوم آخوند (قدس سره الشریف) در تنبیه چهارم و پنجم در حول یک محور بحث می کنند و مناسب بود که هر دو تنبیه را به عنوان یک تنبیه ذکر می کردند کما اینکه امام (رضوان الله تعالی علیه) و بعضی از اصولیین، این دو تنبیه را به عنوان یک تنبیه مطرح کردند چون محور بحث در هر دو یکی است.

ابتدا باید یک مقدمه ای را عرض بکنیم که این مقدمه منشأ پیدایش این تنبیه چهارم و تنبیه پنجم است و آن این است که در مشتقات متعارفه ای که ما داریم می گوئیم زید عالم، زید ضارب، در غالب مشتقاتی که متعارف بین مردم است ما می بینیم که بین مبدأ و ذات تغایر وجود دارد، ضرب یک حقیقتی دارد غیر از حقیقت ذات ضارب، علم یک حقیقتی دارد غیر از حقیقت ذات علم که عالم است و همچنین می بینیم که در این مشتقات متعارفه، این مبدأ عنوان یک حدث را دارد که عارض شده بر ذات، یک حدثی است زاید بر ذات اولاً و عارض بر ذات شده است ثانیاً، وثالثاً این حدث و این مبدأ قائم به ذات است. قیام دارد به این ذات.

در مشتقات متعارفه، ما این سه تا خصوصیات را ملاحظه می کنیم هم مبدأ زائد و مغایر للذات و هم عارض علی الذات و هم قائم بالذات، آن وقت اشکال این است که در مشتقاتی که مربوط به خداوند تبارک و تعالی است، می گوئیم الله تبارک و تعالی عالم قادر، این مشتقاتی که در مورد خداوند است هیچ کدام از این سه خصوصیات در آن وجود ندارد، در مورد خداوند بنا بر آن مذهب حق که در کلام و حکمت مطرح کردند، صفات خداوند عین ذات خداوند است. علم مغایر و زائد بر ذات خدا نیست، علم عین ذات خدا هست و ثانیاً خصوصیات دوم را هم ندارد، یک عرضی که حادث شود در ذات نیست، چون اگر بخواهیم بگوئیم علم عارض بر ذات خداوند شده است، لازمه اش این است که وجود خداوند محل للحوادث باشد و این با قدمت خداوند و قدیم بودن خداوند سازگاری ندارد و همچنین خصوصیت سوم هم وجود ندارد، در خصوصیت سوم آنجا گفتیم که مبدأ قائم به ذات است اما در مورد خداوند تبارک و تعالی این مبدأ قائم به ذات نیست، قیام وجود ندارد. قیام یا باید به نحو حلولی باشد یا باید به نحو صدوری باشد و هیچ کدامش در مورد خداوند معقول نیست.

بنابراین این بحث پیش می آید که آیا بین مشتقاتی که در مورد خداوند استعمال می شود با مشتقاتی که در سایر موارد به کار برده می شود فرق وجود دارد یا نه؟

مرحوم صاحب فصول در کتاب فصول ایشان متلزم شده به نقل و تجوز. صاحب فصول فرموده است که عالمی که در مورد خداوند استعمال می کنیم غیر از عالمی است که در زید استعمال می کنیم. زید عالم با الله تبارک و تعالی عالم این دو معنا دارد، عالم در مورد زید معنایش این است که یک علم که مبدأ است و این مبدأ مغایر با زید است اولاً، عارض بر زید شده است ثانیاً و قائم بر زید است ثالثاً، اما در مورد خداوند این طور نیست، عالم در مورد خداوند علم عین ذات است علم عارض بر ذات نیست و قائم به ذات نیست آنجا دوییتی وجود ندارد و این صفات عین حقیقت خداوند است.

لذا صاحب فصول ملتزم شده به نقل، کلمه ی عالم در مورد خدا از معنای خودش که آن خصوصیات ثلاثه را دارد، نقل داده شده به یک معنای دیگر و تجوزاً در معنای دیگر استعمال شده است.

به دنبال این حرف صاحب فصول مرحوم آخوند در کفایه ایشان مطالبی را در ضمن این تنبیه چهارم و تنبیه پنجم فرمودند.

تنبیه چهارم کفایه

اولین مطلبی که فرمودند این است که ما قبول داریم که مبدأ باید با ذات مغایر باشد، اما شما صاحب فصول خیال می کنید که این تغایر باید حقیقی باشد، حقیقت علم با حقیقت خدا و ذات مغایر باشد، خیر. آن مقداری که ما در مشتق لازم داریم این است که بین مبدأ و بین ذات یک تغایری باشد ولو اینکه این تغایر مفهومی باشد. تغایر مفهومی هم کفایت می کند، آن وقت بین مفهوم علم با مفهوم ذات خدا، تغایر مفهومی وجود دارد. بین مفهوم ذات خدا و مفهوم علم این جا یک تغایر مفهومی وجود دارد. این بیان مرحوم آخوند را مرحوم محقق نائینی در اصولشان ایشان هم همین نظریه را اختیار کردند و فرمودند تغایر مفهومی تغایری است که کفایت می کند.

امام (رضوان الله تعالی علیه) بنا بر آن چه که در کتاب مناهج الوصول در صفحه ی 231 در جلد اول آمده، امام این نظریه مرحوم آخوند را نپذیرفته اند. فرموده اند که اصلاً بحث اختلاف مفهومی اجنبی عن الإشکال است، این ربطی به اشکال مستشکل ندارد. چرا؟ برای اینکه مشتق همه قبول دارند یک هیئت دارد و یک ماده، هیأتاً و مادّاً دلالت دارد بر اینکه ذات متلبس به مبدأ است. وقتی می گوئیم ضارب یعنی ذات یک شخصی متلبس به مبدأ است ولو اینکه به حسب تحلیل ما این تلبس را بفهمیم.

آیا همین تحلیل در مورد خداوند درست است؟ ما می توانیم خداوند را نعوذبالله تحلیل کنیم. بگوئیم از نظر عقلی تحلیل می کنیم خداوند ذات ثبت له العلم، اصلاً چنین چیزی معنا ندارد، در ممکنات در موجودات عادی، می گوئیم زید ذات ثبت له العلم، این تحلیل عقلی هم اشکالی ندارد اما همین تحلیل عقلی در مورد خداوند نمی شود.

اگر در ذهن شریفان باشد سال گذشته این مطلب را از امام نقل کردیم که ایشان فرمودند در اصولشان که اگر کسی خدا را اینطور معنا کند که ذات ثبت له الوجود یا ذات له الوجود و آگاه به این هم باشد که این معنایش چیست؛ یعنی این معنایش به حسب تحلیل عقلی یک تغایری دارد که فرمودند مستلزم کفر است اگر کسی این تعبیر را کند.

اما (رضوان الله تعالی علیه) این جواب را از مرحوم آخوند و از مرحوم محقق نائینی می دهند و می گویند که این اختلاف مفهومی شبهه را حل نکرده و اشکال را برای ما در اینجا حل نکرده است.

پس این جواب آخوند این اشکال را دارد و به نظر ما هم اشکال وارد است که ما آن تحلیلی را که در مورد مشتقات متعارفه داریم همان در حد تحلیل مفهومی هم در مورد خداوند نمی توانیم داشته باشیم. لذا با بیان اینکه اختلاف مبدأ و ذات در خداوند اختلاف مفهومی است این مشکل حل نمی شود.

مطلب دیگری که مرحوم آخوند در رابطه با کلام صاحب فصول دارد این است که فرموده است که شما ملتزم به نقل و تجوز شدید این موجب این می شود که تمام این انکار و اوراد همه لقلقه لسان باشد، اگر بگوئیم عالم در مورد خداوند یک معنایی غیر از عالم در مورد زید دارد، پس این دعاهایی که می خوانیم انه قادر اینها باید لقلقه ی لسان باشد.

امام این فرمایش آخوند را هم رد کردند و فرمودند که نه این لقلقه ی لسان نیست. فرمودند که وقتی صاحب فصول می گوید عالم در مورد خدا یعنی علم عین ذات است، یک وقت صاحب فصول می گفت عالم در مورد خدا یک معنایی دارد که ما نمی

دانیم چیست که آن موقع لازمه اش این بود که این اوراد و انکار لقلقه ی لسان شود اما معنایش را مشخص کرده و وقتی معنا را مشخص کرده این اشکال به وجود نمی آید.

بله این اشکال البته به صاحب فصول وارد است که تجوز و نقل هر دو نیاز به مئونه ی زایده دارد. اگر یک لفظی از یک معنایی به معنای دیگر بخواهد نقل داده شود، نیاز به یک مئونه ی خارجیّه دارد. اگر بخواهد در یک معنایی مجازاً استعمال شود، نیاز به علاقه دارد. حرفی که با صاحب فصول داریم این است؛ آیا وقتی عرف عالم را در مورد خداوند استعمال می کند آیا ملاحظه ی یک مجاز و علاقه ای را می کند؟ هرگز. این حرف صاحب فصول خلاف ما هو المشاهد عند العرف است، عند اهل لسان است، آن که هست این است، اهل لسان عالم خداوند را با عالم در زید از جهت مفهوم بینش تغیری نمی بیند.

ما گفتیم که در مشتقات متعارفه مبدأ قائم به ذات است و قیام در مورد خداوند معنا ندارد مرحوم آخوند در اینجا می فرماید آن چه که معنای مشتق است، مشتق در آن یک تلبس به مبدأ وجود دارد لکن تلبس به مبدأ انواع و اقسام خمسّه دارد. گاهی تلبس به مبدأ به نحو صدوری است. از آن تعبیر می کنند به قیام صدوری، مثل ضارب، ضارب یعنی من صدر عنه الضرب.

گاهی از تلبس و قیام به نحو حلولی مثل اینکه مرض در انسان حلول می کند و انسان مریض می شود.

گاهی قیام و تلبس به نحو وقوعی است، مثل مضروب که در مضروب ضارب بر او واقع می شود و به او قائم است به نحو قیام وقوع.

قسم چهارم تلبس به نحو انتزاعی، مثل اینکه ما مفهوم امکان را از انسان انتزاع می کنیم و می گوئیم الإنسان ممکن این به نحو انتزاعی.

بعد مرحوم آخوند فرمودند که ما یک شق پنجمی هم این جا داریم. تلبس به نحو عینیت، یعنی به نحوی که ذات عین مبدأ است و مبدأ عین ذات است. تلبس به نحو عینیت. فرموده اند که این هم یکی از انواع قیام است، این هم یکی از انواع تلبس است.

آن وقت در این جا مرحوم آخوند یک مطلبی را فرمودند که اگر شما بگوئیم عرف این را تلبس نمی داند، عرف تلبس را به همان نحو قیام صدوری یا حلولی می داند، عرف این را دیگر تلبس نمی داند. میفرماید که عرف لازم نیست در این موارد دخالت کند، یک کبرایی را مرحوم آخوند در اینجا ادعا کرده اند که این را خیلی از بزرگان هم تبعیت کردند و خیلی از جاها به درد میخورد.

می فرماید عرف مرجع در باب مفاهیم است. نه اینکه عرف مرجع در باب تطبیق باشد، به عرف می گوئیم ایها العرف، تلبس یعنی چه؟ تلبس یعنی اینکه این با او باشد؛ اما این که آیا در این مصداق و این مصداق خارجی این هم مصداق برای تلبس است یا نه. لازم نیست عرف بفهمد.

به عرف می گوئیم تلبس و خمر را معنا کن، دعا را معنا کن، نجاست و بیع و... را معنا کن، این چیزهایی را که عرف است. مرحوم آخوند می فرماید از جهت تشخیص مفاهیم الفاظ را باید بدهیم به عرف ولی از لحاظ تطبیق باید بدهیم به عقل، آیا این معنا بر این مصداق تطبیق می کند یا خیر کار عقل است.

بعد از این مطلب مرحوم آخوند فرمودند که در مورد خداوند تبارک و تعالی، مبدأ در ذات خدا هست به نحو عینیت، خداوند متلبس به مبدأ است علی نحو العینیه، لذا شما قیام و تلبس به مبدأ را می خواهید درست کنید ما با این بیان در اینجا درست می کنیم.

پاسخ استاد

تطبیق یعنی چه؟ شما به عرف می گوید انسان را معنا می کند، حیوان ناطق یا مثلاً خصوصیات را بیان می کند؛ اما اینکه این هیکل خارجی انسان است یا خیر این کار کار عقل است. مرحوم آخوند می گوید تطبیق کلی علی المصداق این کار مربوط به عقل است. لذا در باب امر و نهی، عرف میگوید مأمور به آن چیزی که به وسیله ی آن امتثال امر مولا را با او انجام می دهید؛ اما حالا این امر خارجی مصداق برای او است یا نه این کار، کار عقل است. عقل است که این کلی را بر این مصداق تطبیق می دهد.

بعضی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی (قدس سره) تقریباً همین بیان مرحوم آخوند را پذیرفتند منتهی به این بیان، گفته اند در مشتق، ما وقتی می گوئیم ذات با مبدء ذات باید متلبس بشود، تلبس به این معنا نیست که مبدء عارض بر ذات بشود، اگر تلبس را معنا کنیم به این معنا که مبدء عارض بر ذات شود این اشکالات پیش می آید. پس تلبس چیست، فرمودند تلبس یعنی واجدیت، وقتی می گوئیم ضارب که زید واجد للضرب است.

وقتی می گوئیم عالم که زید واجد للعلم است، در مورد خداوند تبارک و تعالی هم خداوند واجد للعلم، واجدیت در مقابل فاقدیت است آن وقت اگر این بیان را در اینجا مطرح کنیم باید در آن تعبیر اول در نزاع مشتق که آیا مشتق حقیقت در من تلبس بالمبدء است یا در من قضی، به جای این دو بهتر این است که بگوئیم آیا مشتق حقیقت در ذاتی است که واجد یا در آن جایی هم که فاقد للمبدء آن جا استعمالش حقیقی است.

امام (رضوان الله تعالی علیه) بر این فرمایش آخوند دو سه تا اشکال دارند، در حقیقت مرحوم آقای خوئی حرف مرحوم آخوند را پذیرفته، اما امام دو سه تا اشکال دارد. فرمودند که اول: باز این بر خلاف آن است که بالوجدان ما ملاحظه می کنیم شما اگر تلبس در خداوند را با تلبس در سایر موجودات فرق بگذارید باید عرف هم این فرق را ملحوظ نظر قرار بدهد در حالی که ما به عرف مراجعه می کنیم عرف می گوید زید عالم و الله تبارک و تعالی عالم. تعبیر امام این است می فرمایند در اجرای مشتق بر زید با اجرای مشتق در مورد خداوند عرف فرقی را نمی بیند، هذا اولاً، ثانیاً اشکال دومی که کردند به کبرای آخوند است که فرمودند این که شما می فرمایید عرف مرجع در باب مفاهیم است نه مرجع در باب تطبیقات، این کبری محل منع است و وجه ممنوعیت را در این کتاب مناهج بیان نفرموده اند، گویا ایشان می خواهند بفرمایند که نه همانطوری که عقل قابلیت برای تطبیق را دارد چرا عرف را ما منع کنیم که قابلیت برای تطبیق را ندارد.

این را آقای خوئی در بعضی از جاهای محاضرات قبول دارند. بعضی از شاگردان ایشان که از اساتید ما هستند قبول دارند اما امام قبول نکردند و حق هم با امام است. ولو اینکه محل بحث این قضیه اینجا نیست اینکه بگوئیم آیا عرف مرجع در باب تطبیقات است یا در مفاهیم مرجع بحث در این جا نیست و یک بحث مفصلی دارد اول اینکه عرف را معنا کنیم مراد از معنای عرف چیست و دایره ی حجیت عرف را مشخص کنیم که منشأ عرف کجاست و از آن منشأ استفاده کنیم که آیا همان که عرف را حجت قرار می دهد آیا فقط در باب مفاهیم است یا در باب تطبیقات هم قرار می دهد.

اینجا من نظرم این بود که چون این یک کبرایی است که در نظر مرحوم آقای خوئی و شاگردانش این را کالمسلم بیان کردند و امام هم این را نپذیرفتند این باید در جای خودش بماند و بحث شود.

اشکال سومی که امام به مرحوم آخوند فرمودند این که شما با مسئله ی عینیت جواب اشکال فصول را ندادید، فصول می گوید مبدء باید قائم به ذات باشد، ما قیام می خواهیم و بین عینیت و قیام فرق وجود دارد، عقل مبدء را عین ذات می داند اما مبدء را

قائم به ذات نمی داند. حالا باید چه گفت؟ این کلماتی که در اینجا مطرح شده را مطالعه بفرمایید در کتاب مناہج یک تحقیق مختصر امام دارند.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ